



رودست و تداوم سلطنت و قانون اساسی

امیرفیض- حقوقدان

در تحریر مورخ ۲۱/۴/۲۰۱۶ بخشی از اظهارات برنامه  به حساب نقد گذاشته شد و در پایان آن قرار شد موقعیت  و سلطنت نیز ضمیمه آن نقد گردد و اکنون قرار معهود^۱.

حق در مبارزه

هر تلاش و حرکت و یا مبارزه ای وقتی بحق، مشروع و قابل حمایت است که از منشا حق و از حق پشتیبانی گردد. حق آن چیزی است که جامعه و فرهنگ یک ملتی بران لباس حقانیت پوشانده است و در طول زمان بصورت نص تدوین شده درآمده و کلیت جامعه حراست و احترام به انرا تکلیف خود میداند.

حق چیزی نیست که ما موجد آن شده باشیم حق، موجی است طبیعی و معنوی که در طول قرون متمادی بوجود آمده و مادر جریان آن قرار میگیریم. در یک جامعه حقوقی آنچه حق است ممکن است در جامعه دیگری حق نباشد و برعکس، ولی افراد هر جامعه ای ناگزیر است که با قواعد حق در جامعه خود پیوند باوری پیدا کنند.

در جوامع امروزی همانطور که برای اثبات تعلق حق به اموال، سند مالکیت وجود دارد و ادعای مالکیت بدون سند مالکیت قابل قبول نیست در جوامع سیاسی هم سند حقوق سیاسی افراد آن جامعه قانون اساسی کشور متبوع شخص است.

بنابراین میتوان گفت که اهلیت و تابعیت و هویت سیاسی اشخاص همانطور پیوسته به قانون اساسی است که قانون اساسی به تابعیت و حقوق سیاسی اهالی کشور پیوند خورده و قابل تفکیک و معلق ساختن نیست.

بامقدمه بالا باین نظریه حقوقدانان بزرگ همراه میشویم که شناسنامه سیاسی هر فردی قانون اساسی آن کشور است و لهذا هیچ انسان سیاسی نمیتواند با یک قانون اساسی پیوند حقوقی نداشته باشد

موقعیت حقوقی ما ایرانیان

جامعه ایرانی تا قبل از شورش ۵۷ دارای یک هویت ملی و یک قانون اساسی و یک شناسنامه سیاسی برای هر فرد ایرانی بود که منشاء آن قانون اساسی مشروطیت و متم اجرایی آن زیرلوی نظام پادشاهی مشروطه قرار داشت. البته منشاء واقعی هویت سیاسی مردم ایران از تاریخ و فرهنگ کهن آن ملت نشأت گرفته

است و با انقلاب مشروطیت و دستاورد آن قانون اساسی و متمم آن هویت سیاسی مردم ایران بصورت نص و قانون درآمد.

در اثر شورش ۵۷ که این تحریر وارد ماهیت آن نمیشود جامعه ایرانی دچار انشعاب هویتی شد یعنی گروهی هویت شاهنشاهی و شناسنامه سیاسی خودشان را ترک و به هویت جمهوری اسلامی پیوستند و بالطبع با شرکت در فراندنم! سال ۵۸ به زیرچتر جمهوری اسلامی در آمدند و هویت سیاسی آنها متمرکز شد بر قانون اساسی جمهوری اسلامی.

آن گروه از جامعه ایرانی که درسنگر هویت ملی و کهن خود باقی ماندند و هویت سیاسی خود را حفظ کردند از نظر بیان، بنام سلطنت طلبان خوانده شدند عنوانی که چندان قائم به معنائیست زیرا:

<طلب> به معنای مطالبه و خواستن است و درحالی که ایرانیانی که هویت سیاسی خود را در شورش ۵۷ حفظ کرده اند در معنا زیرچتر سلطنت قرار داشته و دارند، نمیتوانند مجددا خواستار سلطنت باشند زیرا که سلطنت را دارند- درست است که سلطنت در حال کنونی فاقد قدرت قانونی و اجرایی است ولی اول آنکه فقدان قدرت، دلیل قطع مشروعیت قانونی و هویتی سلطنت ایران نمیشود دوم اینکه اسارت و تسلیم به قوه غیرقانونی مستلزم ایجاد آثار قانونی و قابل اعتبار نمیکند و شناختن جمهوری اسلامی به عنوان یک غاصب و متجاوز از همین باب است.

این توضیح مکمل موضوع است که عنوان سلطنت طلب از عناوینی است که در مبارزه سیاسی از بعد از شورش ۵۷ زائیده شده است و قبل از شورش ۵۷ جامعه ایرانی با این عنوان کمتر آشنا بوده است؛ و در واقع عنوان سلطنت طلب عنوانی نیست که بتوان قبول کرد که از بعد از شورش ۵۷ به آن گروه ایرانیان اصلی که قرنهای با هویت سیاسی شاهنشاهی در سرزمین ایران زیسته اند، تعلق گرفته باشد، بلکه نام و عنوان مزبور با سابقه ۲۵۰۰ ساله هویت سیاسی آنان همراه بوده است و همه چیز آن مردمان از جوهر هویت سیاسی شاهنشاهی ساخته شده است و اینها همان صاحبان حقیقی ایران هستند و آن گروه از ایرانیان که از هویت ملی و سیاسی خودشان انشعاب کردند، بطور عادی و بر رسم بیان موضوعات، جمهوریخواهان خوانده شدند. عنوان هویتی که نه در فرهنگ ایرانیان و نه در ادیان زرتشت و اسلام اشاره ای به آن عنوان شده است. میتوان گفت عنوان با معنا و مترادف با مفهوم همان انشعاب گران است.

اینها یعنی گروه انشعاب کرده از هویت ملی و تاریخی و انتخاب هویت سیاسی جمهوریخواهان صاحبان حقیقی ایران نیستند و به استناد تحریرات متعدد آنان:

پیروان و فریب خوردگان غاصبین و متجاوزین به هویت ملی ایرانیان هستند و رجوع به هویت اصلیشان همواره مورد انتظار مام میهن است.

اینکه در تحریرات سنگر غالباً ایرانیان اصحاب حقیقی ایران خطاب قرار گرفته اند به همان دلیلی است که عرض شد و مقصود کسانی است که دامان هویت سیاسی خود را ترک نکرده و وفادار مانده اند.

دسته باندولی

نمیتوان منکر این واقعیت شد که اگر گروهی در شورش ۵۷ انشعاب کردند و گروهی هم درسنگر هویت ملی و سیاسی خود ماندند گروه اندکی هم که تاحدودی از وجدان سیاسی بی بهره بودند سرگردان مانند که مانند

پاندول ساعت بی اراده به اینطرف و آنطرف گرایش پیدا کردند گروهی که میگویند ما سلطنت طلب هستیم ولی انتقال سلطنت به ولیعهد را قبول نداریم و سلطنت باید انتخابی باشد و یا بعد به بینیم چه خواهیم کرد (مانند انجمن سلطنتی ایران) اینها همان پاندولی هستند که از لحاظ منطقی در گروه پیروان هویت سیاسی شاهنشاهی ایران شناخته نمیشوند، زیرا همانطور که آگاهید سند هویت سیاسی ایرانی قابل تجزیه و شقه، شقه کردن نیست.

سند صاحبان حقیقی ایران

سند صاحبان حقیقی ایران سند هویتی آنهاست همانطور که سند هویت نسبی افراد، شناسنامه آنهاست سند هویت ایرانیان قابل تبدیل و تغییر نیست و همانطور که سند هویت نسبی ایرانیان را به همه پرسری گذاشت که مردم رای به پرومادانتخابی خود بدهند سند هویتی ایرانیان یعنی پادشاهی ایران نیز قابل همه پرسری و انتخابی نیست.

تمام ابعاد و ارکان سند هویتی ایرانیان با شاه و سلطنت قوام یافته است و همین قوام و ملات تاریخی در تمام قانون اساسی هم پیاده شده است و بیان کننده این واقعیت حقوقی است که حیات سیاسی مشروطیت ناشی از نفس سلطنت تاریخی ایران است و اجرای حاکمیت ملی ایرانیان بدون وجود شاه ناقض هویت سیاسی صاحبان حقیقی ایران است.

>از دیدگاه ایرانی (مقصود فرهنگ ایرانیان است) کلمه شاهنشاهی بیش از جنبه مادی آن جنبه معنوی و فرهنگی و آرمانی و تا حدود زیادی عاطفی یعنی به همان اندازه که بامنطق و اندیشه او مربوط است با دل و روح اونیز مرتبط است. در فرهنگ ایرانی شاهنشاهی ایران یعنی واحد جغرافیایی و سیاسی ایران به اضافه هویت خاص ملی و همه اینها ارزشهای تغییر ناپذیری است که این هویت ملی را بوجود آورده است<

(پاسخ به تاریخ)

دستکاری در سند هویت سیاسی ایرانیان

با ملاحظه بحث فلسفی حقوقی بالا که مفصل و مشروح آن در تحریرات و سنگرها پیاده شده است ما سلطنت طلبان نمیتوانیم در هویت سیاسی خودمان که سند وابستگی ما به ایران و ایرانی است دستکاری کنیم هر دستکاری در تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم آن از صدر مشروطیت تا شورش ۵۷ سالب حقوق هویتی ما نسبت به سهیم بودن در حقوق ملی ناشی از هویت سیاسی ما خواهد بود.

انصاف و وجدان هویت سیاسی ایرانیان اجازه نمیدهد که اصحاب حقیقی ایران در این دوران و انفسا که منجر به انشعاب گروهی از ایرانیان شده است در پاسداری از هویت سیاسی خودشان غفلت کنند و با نادیده گرفتن صراحت های سند مشروطیت و تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم آن متوسل به عباراتی شوند که اثر حقوقی آن قطع تداوم سلطنت به ولیعهد است، یعنی حمایت و تاکید همان مصوبه وزارت خارجه آمریکا (هنری برشت) که سیاست آمریکا را مبنی بر عدم قبول انتقال سلطنت به ولیعهد که قانون اساسی مشروطیت مقرر کرده اعلام نموده است.

خطاب قراردادن اعلیحضرت بعنوان شاهزاده و ویاهرانام دیگری بغیر از نامی که سنت مشروطیت و تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم آن برای شاه ایران مقرر کرده تجاوز به سند هویت سیاسی ایرانیان است و درست کاری است که وزارت خارجه آمریکا اجرا آنرا از دوستان ایرانی (بخواند نوکران و جاسوسان آمریکا) خواستار بوده است.

تالی فاسد دستکاری در سند هویت سیاسی

انتخاب هر نامی هر قدر معظم و هماهنگ با سنت تاریخی سلطنت باشد سبب رفع حصر و محظورات از اقتدار قانونی اعلیحضرت که بوسیله آمریکا ابلاغ و عملگی ایرانیان بی وجدان و نوکر صرف آمریکا آنرا از قوه به فعل در آورده و اکنون هم مرتباً به ابعاد نکبت بار آن وسعت میدهند نخواهد شد؛ ولی تبعیت ضمنی از خواست آمریکا یعنی تبدیل اعلیحضرت و شاه به شاهزاده و رضا پهلوی سبب قطع پیوندهای تاریخی و سنتی و حقوقی هویت سیاسی ایرانیان معتقد به حقانیت سلطنت خواهد شد و در نهایت گروه صاحبان حقیقی ایران، خودشان را نسبت به هویت سیاسی ایران خلع سلاح فلسفی و حقوقی کرده اند و لاجرم فضای هویت سیاسی یکسره در اختیار متجاوزین به هویت سیاسی ایران یعنی (جمهوری خواهان ایران انشعابی) خواهد افتاد.



موقعیت حساس

امید وارم به اهمیت اشاره بالا و قوف یافته باشید و وقتی گروهی که سلطنت طلب خوانده میشوند پیشگام قطع رابطه حقوقی عنوان قانونی اعلیحضرت با هویت سیاسی ایرانیان میشوند متوجه باشند که در چه مسیر آلوده به کجروی می‌رانند.

ما سلطنت طلبان که خود را صاحبان حقیقی ایران میدانیم نمیتوانیم و نباید خود را در موقعیتی معرفی کنیم که بتوانیم صلاحیتی را که قانون اساسی و سنت مشروطیت و فرمان و لیهودی و الاحضرت رضا پهلوی به امضای شاهنشاه ایران رسیده است قلع و قمع سازیم و بگوئیم <با عقلمون به هیچ عنوان نمیتوانیم تائید کنیم حمایت کنیم تائیدشان کنیم چون ایشان کاردستی نکرده اند>.

اگرما بخودمان حق بدهیم که با عقلمون سند هویتی خودمان را چنین صریح و بی ریا بی اعتبار سازیم خوب گروهی دیگر هم به اقتضای عقلشان جمهوری و گروهی دیگر هم به اعتبار عقلشان حکومت آخوندی را پذیرفته اند گروهی هم به اعتبار عقلشان میخواهند ایران را تجزیه کنند و اصلاً کار را یکسره کنند و طرفدار و نوکر اسرائیل بشوند که شده اند. وانگهی مگر سند هویت سیاسی یک ملت را افراد میتوانند به اعتبار برداشتی که دارند بی اعتبار سازند مگر یک ایرانی میتواند هویت نسبی خودش را به اعتبار عقلش برباد بدهد که به سراغ هویت سیاسی کشور افتاده است. مگر هویت سیاسی ایرانیان را عقل کسی ساخته است که عقل دیگری بتواند بر آن حکم تازه ای وارد کند؟؟

دست باید موقعیت خودرادرک کند. **دست** برای گروهی از سلطنت طلبان ممکن است بصورت پیشنمازی باشد که اگر کار نادرست و یا درسرخن ناروائی سماجت کرد، آنها مبتدائی شود بر خبرهای دیگری هم که پس نمازها بر آن خواهند گذاشت. بسیاری از ایرانیان قائل به تداوم سلطنت و عنوان قانونی اعلیحضرت نیستند ولی آنها موقعیت **دست** را ندارند، برای انسان سخت است که تحمل زخم بدی را در بدن خود بنماید درحالیکه ممکن است همان زخم در بدن دیگران هم وجود داشته باشد.

عشق به شاهزاده

درضمیمه همان اشارت **دست** آمده است >نسبت به شاهزاده و تمامی خانواده سلطنت احساس قلبی دارند، عاشقانه شاهزاده رضا پهلوی را دوست دارند< مبارکشان باد؛ ولی حفظ هویت سیاسی نیازبه احساس قلبی و عشق و مهربانی ندارد و اگرهم داشته باشد درحالت مکمل است نه انحصاری، هویت سیاسی نیازبه **اعتقاد** دارد که انسان مانند گوسفند نباشد که درعبور از بوته زارها قدری از (پشم) اعتقادات خودرانسبت به هویت سیاسی اش از دست بدهد. (بالزاک)

اعتقاد با ملات فکروسنن ارثی بصورت طبیعی ساخته میشود و عشق و عاشقانه از مجرای زود گذر احساس رسوب میکند، تلاش و کوشش و مبارزه برای حفظ هویت سیاسی کاراعتقاد است نه عشق و عاشقی.

اعتقاد است که انسانها برای حفظ و آبیاری آن ازجان و مال میگذرند، خونهایی که مردم جهان درراه اعتقاد و حفظ هویت سیاسی و دینی خودشان داده اند بمراتب بیشتر از خونهایی است که برسر سرزمین ها داده اند عشق بامرگ عاشق پایان میپذیرد ولی اعتقاد چنین نیست بامرگ معتقد همچنان بقادارد و دوران باشکوه فراگیری را خواهد پیمود.

توسیدید، درکتایش نوشته است:

>قدرت یک کشورنه به سنگرهای آن است ونه به کشتی های زیاد آن فقط بسته به مردان ثابت قدم و معتقد است که از کشوردفاع میکنند.<

نهاد پادشاهی و کار و عمل

پیوند هویت سیاسی ما ایرانیان به تداوم سلطنت و نهاد پادشاهی متصل است نه به کارهایی که پادشاه کرده و میکند.


اسناد تاریخی نشان میدهد که شاه اسماعیل صفوی درسن ۱۳ سالگی بود که تصدی سلطنت و پیشوای مذهبی و مرشد کامل جامعه ایران گردید - شاه طهماسب درسن ۱۰ سالگی و شاه عباس درسن ۱۸ سالگی و سام میرزا درسن ۱۷ سالگی و شاه خدابنده درشرائطی که نابینا بود متصدی هویت سیاسی ملت ایران شد احمد شاه درسن ۱۲ سالگی به سلطنت رسید تمام کشوردرهرج و مرج بود و هیچ علاقه ای

هم به سلطنت نداشت و در تمام طول سلطنت او حتی یک ایرانی ادعا نکرد که از احمد شاه کاری برنماید و عقلمان او را تائید نمیکند چون کاری نکرده است.

لازم نیست که پادشاه متبدر در انجام کارها و یا عامل انجام کارها باشد پادشاه در فرهنگ ایرانی و قانون اساسی و متمم آن یک قوه معنوی ممتاز و فراگیر است که با فرمان او مردان کار، موفق و کارها به آسانی پیش می‌رود و قوانین و فرامین واجد اعتبار ملی و لازم الاتباع می‌گردد و شعار <چو فرمان یزدان چه فرمان شاه> با میل و خاطر عمومی مواجه می‌گردد.

شاه در جامعه حقوقی و سنتی ایران تکالیفی در مقابل ملت دارد. اولاً - عدم انجام تکالیف مطلبی نیست که یکنفر بتواند به آسانی و بنا بر تشخیص خودش متعهد را از مقام و انجام تعهد ساقط بداند تا چه رسد که آن متعهد پادشاه قانونی قانون اساسی باشد و دلیل آن شخص هم این باشد <ایشان ظرف ۳۰ سال کاری نکرده است> دوم اینکه بطور کلی عدم انجام تعهد، سالب تعهد نمیشود مثالش بارها آورده شده اگر متعهدی از انجام تعهداتی که برعهده خود و بنفع ثالث دارد سر باز زند آیا ثالث به اعتبار عدم انجام تعهد از جانب متعهد، متعهد را از انجام تعهدات بری می‌سازد؟ و دیگر طرف مستکف را رها از تکلف مینماید؟

سوم اینکه پادشاه که حسب سنت ۲۵۰۰ ساله سلطنت و صراحت متمم قانون اساسی فارغ از هر مسئولیتی است چگونه ممکن است یک جزء بسیار ناچیز از یک ملت شاه، درباره تداوم حقانیت قانونی سلطنت چنین ابراز نظراتی داشته باشد.

چهارم اینکه در حالیکه  اعلیحضرت را شاهزاده یعنی فردی خارج از حقوق و هویت سیاسی ایرانیان میداند نمیتواند توقعات کاری از او داشته باشد که معادل کارهای سایر ایرانیان خارج از کشور نباشد؛ ضرب المثل گرز به خوردن پهلوان یعنی همین وقتی اعلیحضرت تبدیل به یک فرد عادی شده خارج از وزن و موقعیت یک فرد عادی که نمیشود انتظاری از ایشان داشت.

سوال یک ایرانی از

در همان برنامه  یک ایرانی سوالی را با  در میان گذاشت که دائره عمل این تحریر، ایجاد تکلیف برای حضور در آن مورد هم هست که آن حضور بفرصت دیگری موکول میشود.